

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/11/10

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح / نکاح منقطع / عناصر محوری نکاح منقطع

مرحوم محقق (رضوان الله تعالى عليه) عناصر محوری عقد منقطع را چهار چیز دانستند، چه اینکه مشهور بین اصحاب هم همین است [1]. بعد از بیان اینکه عقد باید قولی باشد فعلی کافی نیست و الفاظ آن هم باید گویا باشد و مشخص کردند که چه لفظی باید گفته شود، و زوج و زوجه هم که مشخص اند، محور سوم و رکن سوم «مهر» بود که گذراندند، درباره «مدت» که رکن چهارم است فرمودند به اینکه حتماً باید این مدت مشخص باشد و اگر چنانچه مدت را ذکر نکردند «ینقلب دائماً» که بحث آن گذشت، اگر قصد آنها عقد انقطاعی بود و مدت را ذکر نکردند باطل می شود نه «ینقلب دائماً»

حالا اصل تعیین مدت یک مطلب دیگری است که در ضمن اصل مدت ذکر می کنند. می فرمایند به اینکه «و تقدير الاجل اليهما»؛ [2] یعنی تعیین زمان که چه وقت باشد و چقدر باشد، در اختیار زوجین است. «طال او قصر»؛ یک زمان مخصوصی و یک حد مشخصی باشد نیست، به اختیار خود اینهاست؛ تعیین کوتاهی و بلندی مدت در اختیار زوجین است. «كالسنة و الشهر و اليوم»؛ یکسال باشد یا یکماه باشد یا یکروز باشد، به اختیار زوجین است. اما این دو قید را باید داشته باشد: «و لا بد ان يكون معیناً»؛ مجهول نباشد، «محروساً من الزيادة و النقصان»؛ لرزان هم نباشد. یکوقت است که معین هست، اما لرزان است؛ مثل «قدوم الحاج» یا رسیدن محصول؛ گاهی خشکسالی است، گاهی ترسالی است، گاهی چند روز زودتر، گاهی چند روز دیرتر، اینها مصون از زیاده و نقصان نیست. پس باید هم معین باشد، هم لرزان نباشد، ثابت باشد. از نظر کوتاهی مدت فرمودند: «و لو اقتصر على بعض يوم جاز»؛ نصف روز، ثلث روز و مانند آن. «بشرط ان يقرنه بغاية معلومة»؛ بگوید از فلان تا ظهر؛ از فلان تا مغرب که محدود باشد، مصون از زیاده و نقصان نباشد. «و يجوز ان يعین شهراً متصلاً بالعقد و متاخراً عنه»؛ بگوید یکماه، حالا یکماه وصل به زمان عقد است یا با یک فصل مشخصی منفصل از زمان عقد است، و قیود دیگری را هم مرحوم محقق ذکر کردند.

«و الذي ينبغي ان يقال» این است که چندتا مسئله را اسلام در همه امور رعایت کرد که جلوی اختلاف و تخاصم و اینها را بگیرد: یکی تعیین است که ثمن و مثن یا عین و مبلغ اجاره یا عمل و مبلغ اجاره، در باب بیع، در باب اجاره باید مشخص باشد، «صوناً عن الضرر و الغرر»، این یک مطلب است؛ و اگر چنانچه این مشخص شد باید مکتوب باشد که بماند «صوناً» از تخاصم در محکمه. این دو کار را اسلام کرده است: یکی برای اینکه جلوی ضرر و غرر را بگیرد، یکی برای اینکه جلوی تراکم پرونده های چند میلیونی دستگاه قضا را بگیرد. یکوقت است اینها زمان را مشخص کردند و محدود کردند؛ هم معین است مجهول نیست، هم مصون از زیاده و نقصان است غرری نیست، اما به خاطر

سپردند مکتوب نکردند؛ به هر حال این اختلاف در محکمه‌ی قضا را در پی دارد. بخش وسیعی از این پرونده‌ها برای این است که در هنگام داد و ستدها و مسائل دیگر، یا نمی‌نویسند یا یک نویسنده آشنای به فنون قضا ندارند. طولانی‌ترین آیه سور قرآن کریم، همان آیه بخش پایانی سوره مبارکه «بقره» است که درباره تنظیم روابط زندگی است. [3] عربی که قدرت نوشتن نداشت، آنها را به قدری «عَلِّبَ الْعِلْمَ فَرِيضَةً» به بار آورد که بسیاری از اینها نویسنده شدند. در آن آیه طولانی بخش پایانی سوره مبارکه «بقره» فرموده [4] ر کاری؛ زمین می‌خواهید خرید و فروش کنید، خانه می‌خواهید خرید و فروش کنید، باغ و راغ می‌خواهید خرید و فروش کنید، معامله کنید، اجاره کنید، اگر مهم باشد حتماً قبالة تنظیم کنید، سند تنظیم کنید، حالا یک کیلو سیب‌زمینی خریدی، یک قدری نان خریدی، این قبالة نمی‌خواهد، این خرید روزانه سند نمی‌خواهد. اما وقتی که یک معامله رسمی دارید می‌خواهید خانه بخرید یا خانه اجاره بدهید بنویسید. شما بخش وسیعی از این پرونده‌ها در اثر اینکه من که یادم رفته! من ذهنم این‌طور بود! ایشان این‌طور گفته! این فرهنگ را دین یاد مردم داد؛ اولاً گفتند نوشتن را یاد بگیرید، بعد سندنویسی را یاد بگیرید، بعد قبالة‌نویسی را اجرا کنید. شما یک کتاب ادبی مدون از عرب نشنیدید، تا چه رسد به اینکه ببینید. سواد به این معنا که مثلاً یک ادبیاتی، یک نحوی، یک صرفی، اینها محفوظاتی داشتند، غرائزی داشتند، نکات بلیغ خوبی داشتند، «سبعة معلّقه» (قصائدی زیبا که گویندگان این قصائد به شعرا (المعلقات السبعة) یعنی «اصحاب معلقات سبعة» معروف هستند که هفت تن از شاعران روزگار جاهلیت عرب بودند که هر یک قصیده‌ای غزاً سرودند و برحسب رسم معمول آن دوران آنها را از در کعبه بیاویختند که واردشوندگان آنها را ببینند و مایه شهرت و افتخار آنان گردد) می‌سرودند، اما همه اینها براساس ذوق بود. بعدها کتاب‌های ادبی و عربی؛ چه در نحو و صرف، چه در معانی و بیان به وسیله ایرانی و غیر ایرانی نوشته شده است، و وجود مبارک حضرت امیر (سلام‌الله‌علیه) بعد از اینکه برخی‌ها قرآن را درست قرائت نکردند، دستور تنظیم قواعد عرب را داد.

اینکه می‌فرماید باید محروس از زیاده و نقصان باشد، این به دو وجه است: یکی اینکه خود زمان لرزان نباشد؛ مثل قدم حاج یا رسیدن محصول. یکی اینکه زمان لرزان نیست، ولی حافظه نگهداری نمی‌کند، حفظ لرزان است. لذا فرمود: «وَلْيَكْتُبَنَّكُمْ كَاتِبًا لِّلْعَلِّ» [5] که دیگر دعوا راه نیاندازید و به محکمه قضایی نروید؛ این را می‌گویند «تمدّن». بخش وسیعی از این پرونده‌ها در اثر آشنا نبودن به داد و ستد کردن است؛ به حافظه می‌سپرنند بعد هم می‌گویند شما این‌طور گفתי یا می‌گویند شما آن‌طور گفתי! اینکه فرمود محروس از زیاده و نقصان باشد، به هر دو معناست؛ یعنی خود این زمان لرزان نباشد؛ نظیر قدم حاج، یکی اینکه به خاطر نسپرد که آن هم لرزان است؛ سند تنظیم کنید، قبالة تنظیم کنید. اگر کسی توان تدوین قبالة مُحکم قضایی را ندارد، «وَلْيَكْتُبَنَّكُمْ كَاتِبًا لِّلْعَلِّ» و اگر نشد «فَلْيَمْلِكْ وَلِيَّهُ بِالْعَلِّ وَ اسْتَفْهَمُوا شَاهِدِينَ وَ مانند آن، این اصل کار است. ملتی متمدّن است که بفهمد دارد چکار می‌کند و مزاحم دستگاه قضا نشود.

مطلب دیگر این است که تعیین مدت در مسئله عقد انقطاعی اگر برای تمتّع باشد، طولانی شدن مدت، منافای با آن تمتّع نیست؛ ولی غرض عقلایی ندارد که مثلاً بگوید صدساله یا نودساله که بعد از مرگ اینها هم همچنان هست. این را عده‌ای از فقها مثل صاحب ریاض و مانند صاحب ریاض، می‌گویند اگر دعوی اجماع بعضی از محققان ما نبود ما فتوا به بطلان می‌دادیم؛ چون این کار، کار لغوی است. شما که می‌دانید صدسال نیستید یا از این به بعد نودسال نیستید، چرا نودساله عقد می‌بندید؟! چرا صدساله عقد می‌بندید؟! برای چه این کار را می‌کنید؟! این می‌شود لغو. چون برخی‌ها ادعای اجماع کرده‌اند که البته بیش از شهرت فتوایی نیست، ما فتوا به بطلان نمی‌دهیم. این فرمایش مرحوم سید طباطبایی در ریاض است، [6] دیگران هم این فرمایش را دارند. این درباره طولانی بودن مدت.

درباره کوتاه بودن مدت؛ مثل یک ساعت یا یک لحظه یا یک ربع، این را بعضی از فقها احتیاط واجب کردند گفتند اگر شما می‌خواهید آثار محرمیت بار کنید یا آثار نکاح منقطع به هر وسیله‌ای بار کنید، باید زمان قابل استمتاع را داخل کنید، حالا یا ابراء می‌کنید یا هبه؛ مثلاً دختر دوساله را بخواهید برای محرمیت با مادرش عقد کنید، یک ماه و دو ماه یا یک سال و دو سال کافی نیست، آن مدت قابل استمتاع را داخل کنید، بعد حالا ابراء کنید یا هبه کنید بگویید چهارده سال یا پانزده سال، اینکه سهل است؛ یعنی ولی او به شما اجازه بدهد که شما بگویید این دختر مثلاً چهارده سال یا پانزده سال که مدت استمتاع داخل شود در این مدت عقد انقطاعی، تا لغو نشود؛ این را احتیاط کردند و احتیاط بجایی هم هست. لکن اگر غرض عقد انقطاعی استمتاع بود «و لا غیر»، باید همین کار را می‌کردند، حالا لزوماً یا احتیاطاً؛ اما برخی از موارد است که این شخص قابل استمتاع هست، می‌شود یک ساعته یا دوساعته کمتر یا بیشتر این عقد را معقول دانست، ولی او می‌خواهد ده دقیقه عقد انقطاعی کند برای اینکه این زن مقید است و بخواهد مکه برود، عکس می‌خواهند و او حاضر نیست نامحرم از او عکس بگیرد، او می‌خواهد ده دقیقه یا پنج دقیقه محرم این مرد شود که بتواند عکس بگیرد، حالا ما چرا بگوییم این عقد باطل است؟! اگر غرض عقلایی هست و آثار محرمیت بر او بار می‌شود، چرا ما بگوییم این عقد باطل است؟! اگر آن غرض اصلی بود، بله باید مدت استمتاع داخل باشد.

پرسش:....

پاسخ: درست است که طبیب محرم است، اما این خانم مقید است و حاضر نیست که بدن لختش را او در ده دقیقه ببیند؛ اگر محرم شود، ده دقیقه تمام قسمت‌های بدن او را بررسی می‌کند و بعد هم لباسش را می‌پوشد، چرا ما بگوییم این باطل است؟! یا می‌خواهد مکه مشرف شود یا زیارت مشرف شود عکس می‌خواهند، او می‌خواهد عکس بگیرد، حاضر نیست یک نامحرمی از او عکس بگیرد، همین ده دقیقه یا پنج دقیقه‌ای که می‌خواهد عکس بگیرد محرم او شود، به چه دلیل این باطل است؟! چون به هر حال هر عصر و مصری خاصیت خودش را به همراه دارد، زمان هم که تعیین نکردند فرمودند به اختیار اینهاست.

پرسش:....

پاسخ: چرا! اگر چنانچه برای تمتع نباشد، برای جواز نظر باشد، حلیت باشد، محرمیت باشد، قبلاً هم گذشت، الآن هم در همین اثنا این فرع را دارند که اگر کسی یکماه یا یکساله این زن را به عقد انقطاعی خود درآورد و اصلاً با هم ارتباط آمیزشی هم نداشتند، همه می‌گویند این حلال است و صحیح هم هست، آمیزشی هم در کار نیست، غرض آنها هم آمیزش نیست؛ غرض آنها این است که خلوت با اجنبیه نباشد، این دو نفر که در اتاق نشستند نامحرم نباشند، همین.

پرسش: اصل عقد برای استمتاع است.

پاسخ: معنای آن این نیست که منحصر است. اگر فواید فراوانی دارد که بعضی از آن فواید این هست و زمان را هم شارع مقدس به اختیار خود اینها گذاشته و اگر چنانچه مدت طولانی بود و اصلاً استمتاع نکردند و شارع امضا

می‌کند این را، چرا ما بگوییم آن باطل است؟! اگر چنانچه تعیینی از طرف شارع شده باشد که «الا ولا بد» این نحوه از بهره باید باشد بله؛ اما او که نکرد این کار را. حالا این دو نفر همکار هستند و برای اینکه نمی‌خواهند اجنبیه باشند و نمی‌خواهند چشمشان به نامحرم بیافتد، عقد می‌کنند و هیچ ارتباط جنسی هم با هم ندارند، این یقیناً صحیح است. بنابراین استمتاع اکثر منافع است، نه رکن باشد.

پرسش: ...

پاسخ: چرا وهن است؟! در فضای دین‌داران فخر است، وهن نیست. ما اگر یک قدری جلوتر برویم و به قبر نزدیک‌تر شویم، معلوم می‌شود که اینها فخر است. یک چیزهایی را ما برای خودمان وهن می‌دانیم که اینها وهن نیست و یک چیزهایی که فخر است، ما آنها را فخر نمی‌دانیم.

بنابراین اگر غرض عقلایی بار نباشد، بله حرفی که صاحب ریاض درباره طولانی بودن عقد انقطاعی دارد که نودساله یا صدساله باشد، می‌گوید این وجه عقلایی ندارد، شما چرا این کار را می‌کنید؟! این یک راهی دارد؛ اما در کوتاه بودن مدت، ده دقیقه یا بیست دقیقه آن بزرگواری که گفتند حتماً باید مدت استمتاع داخل شود، ما هم بیش از احتیاط فتوا ندادیم، چرا حالا بگوییم باطل هست؟! غرض عقلایی هم هست و راه را شارع مقدس باز گذاشته برای اینکه او گرفتار حرام نشود. بنابراین همه اینها می‌تواند صحیح باشد مادامی که هدف عقلایی و غرض عقلایی بر آن بار است.

پرسش: اگر غیر از دخول، تمتع‌های دیگری را درخواست کرد، زن نمی‌تواند رد کند.

پاسخ: اگر چنانچه شرط کردند که این کار نباشد، این مخالف کتاب که نیست، مخالف مقتضای اطلاق عقد است نه خود عقد، چه دلیلی داریم بر بطلان این نکاح؟! اصلاً تجویز آن برای همین راه‌گشایی است، اگر تجویز آن برای راه‌گشایی است چرا ما بگوییم حرام است؟! بله این کار نباشد آن کار باشد، این بهره نباشد آن بهره باشد، خیلی هم انسان تلاش و کوشش کند حداکثر یک احتیاطی است. بنابراین از این جهت محذوری ندارد.

فرمودند به اینکه چه مدت طولانی باشد و چه مدت طولانی نباشد، در اختیار خود آنهاست؛ مثل «سنة» و «شهر» و «يوم»، «و لا بد ان يكون معيناً»، یک؛ «محروساً من الزيادة و النقصان» مثل قدوم حاج و اینها نباشد، دو؛ «و لو اقتصر» آن زوج یا «أقْتَصِرَ على بعض يوم جاز بشرط ان يقترنه بغاية معلومة»؛ چون مجهول باشد مشکلی پیش می‌آید، «كالزوال و الغروب». «و يجوز ان يعين شهراً»؛ اگر قبلاً گفتگو کردند که عقد «مبنياً علیه» واقع شده است که غرر و ضرری در کار نیست؛ مثلاً گفتند در ماه رجب، این معلوم است، اتصال به زمان عقد که لازم نیست؛ اما اگر چنانچه گفتند که یکماه و مشخص نکردند، حتماً باید معین کنند که آیا متصل به عقد است یا منفصل و اگر منفصل است انفصال آن از عقد چقدر است؟ «و يجوز ان يعين شهراً» حالا یا «متصلاً بالعقد» یا «متاخراً عنه»؛ اگر متصل به عقد باشد که با همان ارتکاز و انصراف حل می‌شود و اگر متاخر باشد باید تعیین کنند. «و لو اطلق»؛ اگر گفت یکماه، معین نکردند متصل یا منفصل! این غلبه کار، انس کار، ارتکاز کار، راهنمایی می‌کند که منظور ماه متصل است؛ «اقتضى الاتصال بالعقد». «فلو تركها حتى انقضى قدر الاجل المسمى خرجت من عقده»؛ این نه طلاق می‌خواهد و نه

فسخی در کار است، با ابراء ذمه که ایقاع است یا هبه خارجی که عقد است، از هم جدا می‌شوند. منتها در هبه اگر موهوب باید عین باشد، این‌جا بدون تزلزل نیست؛ چون عینی در کار نیست. «و استقر لها الاجرة»؛ اجرتی که مشخص کردند مستقر می‌شود؛ چون اگر آمیزش نباشد به انقضای مدت مشخص می‌شود. «و لو قال مرة او مرتين و لم يجعل ذلك مقيداً بزمان لم يصح و صار دائماً»؛ حالا اگر چنانچه در تعیین، زمان را مشخص نکرده است که این جزء فرع‌های بعدی است که یک مقدار بحث آن گذشت.

پرسش: منفصل باشد قصد انشا واقع نمی‌شود.

پاسخ: چرا! می‌گوید الآن عقد می‌کنم برای ماه رجب، عقد دائم هم همین‌طور است. این شخصی که می‌خواهد عقد کند می‌گوید: «زوّجت» این زید را با هند، از اول ماه رجب تا مدتی که زنده هستند یا فلان مقدار؛ اجاره همین‌طور است، بیع همین‌طور است، عقود همین‌طور است، عقود تابع قصود است، خرید و فروش همین‌طور است، اجاره همین‌طور است، سایر عقود مضاربه‌ای یا مانند آن همین‌طور است. حتی اگر صلح هم باشد، بیع نباشد یا اجاره نباشد، با اینکه صلح بنای آن بر مسامحه و مصالحه هست؛ اما برای اینکه مشکلی پیش نیاید، به هر حال صلح هم یک معیاری دارد و رها نیست؛ چون این رهایی باعث همان مشکل قضایی است، صلح هم اگر باشد باید معین، یک؛ محروس «عن الزیاده و النقصان» باشد، دو. بخشی از تساهلات در صلح مغتفر است. غرض آن است که اتصال و انفصال سهمی ندارد برای صحت و بطلان عقد انقطاعی.

در جریان زمان که مدت نقش تعیین کننده دارد، وسائل جلد بیست و یکم، صفحه 42 باب هفده قبلاً گذشت که «مدت» مانند «مهر» عنصر محوری عقد متعه است. چندتا روایت است که معتبر هم هست.

روایت اول مرحوم کلینی. [7] عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ «که اگر «سهل» مشکلی داشت از طریقی دیگر این روایت هم هست. «و عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ زُرَّارَةَ» که وجود مبارک امام صادق (سلام‌الله‌علیه) فرمود: «لَا تَكُونُ مُنْعَةً إِلَّا بِأَمْرَيْنِ أَحَدُهُمَا مُسْقَى وَ آخَرُهُ مُسْقَى»؛ هر دو رکن هستند؛

مثل «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهُورٍ» [8] اگر ما قرینه‌ای داشتیم می‌گوییم نظیر «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهُورٍ» است.

[9]. حمل بر کمال می‌شود؛ ولی چنین قرینه‌ای در این‌جا نیست، این نظیر «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهُورٍ» است. این روایت مرحوم کلینی را شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) هم از مرحوم کلینی نقل کرده است [10].

باز روایت دوم که مرحوم کلینی [11] از آن «عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا» است «عَنْ أَحْمَدَ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ» که اینها گاهی از او به مضمهر یاد می‌کنند. مستحضرید که در این‌جا «سماعه» مستقیماً از خود حضرت نقل نمی‌کند از «ابی بصیر» نقل می‌کند. «سماعه» کاغذ می‌گرفت و قلم در دستش بود و می‌رفت خدمت حضرت (سلام‌الله‌علیه) و از وجود مبارک امام صادق مطالبی را

می‌پرسید و یادداشت می‌کرد. در اولین حدیث می‌گفت که «سالت ابا عبدالله علیه السلام» تا آخر که ده بیست تا سؤال می‌گفت، می‌گفت «سالت»، «سالت»، «سالت»، اینها مضمرة نیست؛ مضمرة آن است که اول بگوید «سالت» معلوم نیست از چه کسی سؤال کرده، ما باید با شواهد بفهمیم. او از همان اول در صدر آن نامه نوشت که «سالت ابا عبدالله علیه السلام»، بعد تا ذیل که ده بیست تا سؤال می‌کند، همه را می‌گوید: «سالت»، «سالت»، «سالت» از اول آن اسم ظاهر است، بعد اینها را به آن برمی‌گرداند، این را نمی‌شود گفت مضمرة. بخش وسیعی از مضمرات «سماعه» از همین قبیل است؛ لذا عمل هم به آن می‌کنند. اما در این قسمت از «ابی بصیر» نقل کرده است «لَا يَدَّ مِنْ أَنْ تَقُولَ فِيهِ» این شروط را، «أَنْزَجُكَ مُنْعَةً كَذَا وَكَذَا يَوْمًا يَكْذَا وَكَذَا دِرْهَمًا»؛ یعنی آن اجل مسمی و اجر مسمایی که روایت اولی‌بود، او باز کرد که حتماً باید به این صورت دریاید.

کوتاه‌تر و جامع‌تر آن حدیث سومی است که مرحوم شیخ طوسی [12]. نقل کرد: «بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ» گفت: «سَالَتْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ الْمُتْعَةِ؛ «المتعة ما هي؟» مثل اینکه «الانسان ما هو؟»؟ حقیقت متعه چیست؟ فرمود حقیقت متعه همین دو رکن است: «مَهْرٌ مَعْلُومٌ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ» [13]. اینها تا آن‌جا که از خطر غرر، از خطر ضرر، از خطر سغه مصون باشند؛ چه در طرف طول، چه در طرف قصار نافذ است. آن دیگر به بنای عقلا و خصوصیت زمان و زمین برمی‌گردد. ما هیچ دلیلی نداریم که اگر یک دخترخانمی خواست ببیند که باردار می‌شود یا باردار نمی‌شود، به دکتر مراجعه کرد و گفت که ده دقیقه من محرم شما بشوم، این عقد باطل است؛ هیچ دلیلی نداریم. چرا حالا ما خودمان را مضطر کنیم بگوییم: «زَفَعٌ... مَا اسْتَلْزُوا»؟ [14] حالا که راه دارد.

روایت دیگری که هست، باب بیست و پنجم است در صفحه 58، مرحوم کلینی [15]. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ مُتْعَةً»، حالا یا «سَنَةً أَوْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ». حضرت فرمود: «إِذَا كَانَ شَيْئًا مَعْلُومًا إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ» این عیب ندارد. «قَالَ قُلْتُ وَ تَبَيَّنَ بَغْيَرٌ ظَلَّيٌّ؟» «بَانَتْ» یعنی جدا شد. «بینونت» یعنی جدایی. می‌گویند این مطلب را بیان کرد یا «تَبَيَّنَ» یعنی این مطلب قبلی با این مطلب بعدی فاصله دارد، بینشان بین است. یک وقتی یک کسی چیزی می‌نویسد یا چیزی می‌گوید که درهم است؛ نه خودش می‌فهمد که چه گفته! نه این خواننده بیچاره می‌فهمد که چه شنیده! این بیان نیست، این مبهم است؛ بیان آن است که مرزبندی شود اول تمام شد، دوم تمام شد؛ تا بین نباشد فاصله نباشد مرزبندی نباشد، بیان نیست. خدا به انسان بیان داد؛ یعنی باید بفهمد که چطور حرف بزند و چطور بنویسد، این را می‌گویند «بیان». اگر درهم حرف بزند، یکسره و بحر طولی حرف بزند این دیگر بیان نیست. بینونت هم به همین معناست؛ برای اینکه بین آن زن و بین این مرد حالا جدایی افتاد. عمده بیان است که «عَلَّمَ النَّبِيَّ» [16]، از بهترین برکات الهی است؛ یعنی مرزبندی حرف زدن، درهم حرف زدن. در این‌جا از حضرت سؤال کرد که «تَبَيَّنَ؟» یعنی بین این زن و این مرد جدایی می‌شود؟ فرمود: بله، طلاق نمی‌خواهد؛ «و تَبَيَّنَ بَغْيَرٌ ظَلَّيٌّ قَالَ نَعَمْ»

در باب 25 چندتا روایت است به این مضمون که حالا اگر لازم باشد بعضی از این فروع - چون چندتا روایت است - خوانده می‌شود.

در باب 35 هم همین‌طور است. در باب 35 یعنی صفحه 72 مرحوم کلینی [17]. «عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ

أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا» که این قسمت روایت مرسله است. «عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ عِيسَى بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ بَغَارِ بْنِ كَرْدَمٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ يَلْقَى الْمَرْأَةَ فَيَقُولُ لَهَا زَوِّجِيَنِي تَفْسِكُمْهُرًا»؛ به او می‌گوید - چون ایجاب از طرف زن است - مرا به همسری خودت یکماه بپذیر. «وَلَا يُسَمَّى الشَّهْرَ بِعَيْنِهِ ثُمَّ يَمُضِي فَيَلْقَاهَا بَعْدَ سِتِّينَ»؛ بعد از دو سال او را می‌بیند. «فَقَالَ لَهُ شَهْرُهُ إِنْ كَانَ سَمَاءً»؛ اگر گفته که یکماه؛ یعنی مثلاً یکماه در سال 99، بعد از دو سال او را دید، بلکه این سرچایش محفوظ است. اتصال زمان عقد با انشا نیست. «فَإِنْ لَمْ يَكُنْ سَمَاءً فَلَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيْهَا»؛ همین‌طور گفت یکماه، این می‌شود باطل. آن‌جا که فرمود «سَمَاءً شهر»؛ یعنی باید متصل باشد. این روایت را مرحوم شیخ طوسی [18] و صدوق [19] هم نقل کردند.

-
- [1] شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام (ط - اسماعیلیان)، المحقق الحلّی، ج 2، ص 247.
 - [2] شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام (ط - اسماعیلیان)، المحقق الحلّی، ج 2، ص 249.
 - [3] بقره/سوره 2، آیه 282.
 - [4] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 1، ص 30، ط الاسلامیة.
 - [5] بقره/سوره 2، آیه 282.
 - [6] ریاض المسائل (ط - الحدیثة)، السیدعلی الطباطبائی، ج 11، ص 329.
 - [7] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 455، ط الاسلامیة.
 - [8] من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج 1، ص 33.
 - [9] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملی، ج 5، ص 194، أبواب أحكام المساجد، باب، ح، ط آل البيت.
 - [10] تهذیب الأحکام، شیخ الطائفة، ج 1، ص 92.
 - [11] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 455، ط الاسلامیة .
 - [12] تهذیب الأحکام، شیخ الطائفة، ج 7، ص 262-263.
 - [13] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملی، ج 21، ص 42-43، أبواب المتعة، باب 17، ح، ط آل البيت.
 - [14] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 2، ص 463، ط الاسلامیة .
 - [15] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 459، ط الاسلامیة .
 - [16] الرحمن/سوره 55، آیه 4.
 - [17] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 466، ط الاسلامیة .
 - [18] تهذیب الأحکام، شیخ الطائفة، ج 7، ص 267.
 - [19] من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج 3، ص 465.